

نشریه علمی - پژوهشی

پژوهش‌های ادب عرفانی (گوهر گویا)

سال نهم، شماره اول، پیاپی ۲۸، بهار و تابستان ۱۳۹۴، صص ۸۴-۵۹

"سقای عطش" از منظر چهار منظومه عرفانی

سعید رحیمیان* - طاهره صالحی**

چکیده

در برافراشتن بیرق عزا و نوحه عاشورایی، شاعران زبان و ادب فارسی نیز کوشیده‌اند ارادت خود را در قالب نظم، نثر سالار شهیدان کنند. برخی از ایشان در سرودن شعر عاشورایی به ابعاد عرفانی این حماسه جاویدان هم نظر داشته‌اند. در این میان، آثار شاعرانی که انگیزه آنها، محبت و معرفت بوده، نمود و ماندگاری بیشتری دارد. تأمل در تعبیر ادبی و تأویلات عرفانی اشعار ایشان، خواننده را معطوف به لطایفی دیگر می‌کند. وجه همت نگارنده در این مقاله بررسی آن دسته از اشعار نیر تبریزی، عمان سامان، غروی اصفهانی و الهی قمشه‌ای است که درباره سقاییت حضرت ابوالفضل (ع) است.

واژه‌های کلیدی

حضرت ابوالفضل (ع)، واقعه عاشورا، سقاییت، عطش، منظر عرفانی.

۱- مقدمه

از جمله شاعرانی که با دید عرفانی وقایع عاشورا را در قالب نظم درآورده‌اند، نیر تبریزی، عمان سامانی، الهی قمشه‌ای و غروی اصفهانی است. ایشان در اشعار خود تا حدودی منطبق بر مستندات

* استاد فلسفه و حکمت اسلامی دانشگاه شیراز، ایران Srahimian@Shirazu.ac.ir

** دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب قم، ایران (نویسنده مسئول) 961.tsalehi@gmail.com

روایی و تاریخی به نقل حوادث عاشورا می‌پردازند و با به کارگیری بصیرت دینی به همراه ذوق ادبی، به بُعد عرفانی شخصیت یاران امام (ع) در کربلا و دلدادگی و سرسپردگی ایشان اشاراتی می‌کنند. محتوای غنی این اشعار حکایت‌گر نگاه عمیق و دقیق سراینده‌گان است، چرا که ایشان از عاشورا تنها به عنوان یک واقعه تاریخی صرف یاد نمی‌کنند بلکه آن را سرودی به بلندای عظمت انسانی می‌انگارند که الگویی است در تمامی اعصار برای انسان در سیر الی الله. در آثار این شاعران، ولایت و سرسپردگی در برابر مقام کبرای امامت به خوبی به تصویر کشیده شده است و در این میان پرچم‌دار این ولایت‌مداری، سردار شجاع و نامداری است که ساقی حرم لقب گرفته و در عرصه جانبازی، سرآمد اهل وفا گشته است.

در این نوشتار قصد بر این است که اشعار هر چهار شاعر در موضوع سقایت قمر بنی هاشم (ع) در واقعه عاشورا بررسی گردد و به مفاهیم اصطلاحات و معانی نمادهای عرفانی به کار رفته در اشعار منظومه‌های عرفانی آتشکده، گنجینه‌الاسرار، دیوان مفتقر و نغمه حسینی پرداخته شود. اما هدف اصلی این پژوهش توجه بیشتر به ادبیات عاشورایی از منظر عرفانی به آن است. با توجه به عظمت و جاودانگی این واقعه در دیدگاه تشیع، لزوم پرداختن به آن از زوایای مختلف، همواره ضروری می‌نماید. این که آیا برخی شاعران این عرصه صرفاً از روی قوه خیال، گرایش‌های عرفانی خود را به اشعار عاشورایی پیوند زده‌اند؟ یا اینکه در واقع وجه برجسته عاشورا، وجه عرفانی آنست؟

نگرش عرفانی در شعر عاشورایی

به گواهی تاریخ سرایش مرثیه در ادبیات فارسی از قرن چهارم هـ. ق. آغاز شده است. تصور می‌شود قدیمی‌ترین مرثیه را در سوگ شهیدان کربلا، کسایی مروزی، شاعر قرن چهارم هـ. ق. سروده باشد. قصیده مسمط او، کهن‌ترین سوگنامه ماجرای کربلاست. (نجمی، ۱۳۹۰: ۲)

دست از جهان بشویم عزّوشرف نجویم مدح و غزل نگویم مقتل کنم تقاضا
میراث مصطفی را فرزند مرتضی را مقتول کربلا را تازه کنم تولّا

(کسایی مروزی، ۱۳۷۴: ۶۹)

سپس در قرن پنجم و ششم، ادیبانی چون سنایی غزنوی، عطار نیشابوری و مولوی از جمله

شاعرانی هستند که اشاراتی لطیف در آثار عاشورایی آنان به چشم می‌خورد. بعنوان نمونه، سنایی در شعرش، امام حسین (ع) را حقیقت دین دانسته، خطر رذایل نفسانی را گوشزد می‌کند:

دین، حسین تست، آز و آرزو خوک و سگ است تشنه این را می‌گشی و آن هردو را می‌پروری!
بر یزید و شمر ملعون چون همی لعنت کنی چون حسین خویش را شمر و یزید دیگری!

(سنایی، ۱۳۴۱: ۴۱)

و عطار نیشابوری نیز دیگر شاعری است که در سروده‌های خود، ضمن پرداختن به وجه سوگواری واقعه عاشورا، ظرایفی دیگر را هم مد نظر دارد. مثلا در ابیات زیر، عامل حیات چرخ گردون را خون سید الشهداء (ع) عنوان می‌کند:

بسی خون کرده‌اند اهل ملامت ولی این خون نخسبد تا قیامت
هر آن خونی که بر روی زمانه‌ست برفت از چشم و این خون جاودانه‌ست
چو ذاتش آفتاب جاودان بود ز خون او شفق باقی از آن بود
چو آن خورشید دین شد ناپدیدار در آن خون، چرخ می‌گردد چو پرگار

(عطار، ۱۳۳۵: ۳۵)

در قرون بعدی این گونه نگرش در اشعار عاشورایی نمود خاصی نداشت تا اینکه با ظهور صفویه، این نگرش رشد کرد و در عهد ناصری به شکوفایی رسید. در این دوره شاعرانی بودند که به تطبیق حادثه عاشورا با منازل عرفانی و سلوکی پرداختند. از جمله منظومه‌های عرفانی در قرن سیزدهم، می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: روضه‌الاسرار صفی‌علی‌شاه، اشارات‌الحسینیه اثر عنقای طالقانی، دیوان آتشکده سروده تیر تیریزی، زبده‌الاسرار صفی‌علی‌شاه اصفهانی، گنجینه‌الاسرار عمان سامانی، دیوان مفتقر اثر محمدحسین غروی اصفهانی و نغمه حسینی سروده الهی قمشه‌ای (کرمی، ۱۳۸۹: ۳-۲)

۲- پیشینه تحقیق

در زمینه ادبیات عرفانی عاشورا مقالاتی به رشته تحریر درآمده است از جمله: «نمادهای عرفانی «آب» و «عطش» در واقعه عاشورا بنا بر گزارش دو منظومه عرفانی» از زهرا پارساپور (۱۳۹۰) که در این مقاله به تطبیق دیدگاه عرفانی عمان سامانی و صفی‌علی‌شاه پرداخته شده است. مقاله دیگر

«قبله اهل وفا، شمشیر حق: بررسی روایتی عرفانی از حادثه کربلا در مثنوی زبده‌الاسرار، روایتی عرفانی از حادثه کربلا در مثنوی زبده‌الاسرار از اکرم کرمی (۱۳۸۹) است. احمد امیری خراسانی و فاطمه هدایتی (۱۳۹۲) مقاله‌ای با عنوان «فضل تقدم با کیست؟ صفی علی شاه اصفهانی یا عمان سامانی؟ نگاشته‌اند. در میان کتب، می‌توان از «گلبنگ سربلندی (گفتارها و روضه‌های عاشورایی)» اثر قاسم کاکایی (۱۳۹۰) و «عرفان در ادبیات عاشورایی از دوره صفویه تا زمان معاصر» از اکرم کرمی (۱۳۹۰) نام برد.

این نکته شایان توجه است که با وجود اصطلاحات عرفانی بسیار در ادبیات عاشورایی و اهمیت تبیین صحیح مفاهیم به کار رفته در آن‌ها، کتب و مقالات اندکی در این زمینه به رشته تحریر درآمده است و این مهم، لزوم پژوهش در این زمینه را دوچندان می‌کند. لازم به ذکر است در راستای موضوع این مقاله، اثری که حاوی تطبیق بین چهار منظومه مورد نظر باشد، یافت نشد.

۳- روش پژوهش

روش تحقیق در این مقاله، گردآوری و تطبیق اشعار در موضوع مورد نظر است. مراجعه به متن چهار منظومه و مطالعه اصطلاحات نمادین به کار رفته در اشعار، شیوه مطالعه بوده است. البته تطابق روایی و تاریخی نیز مد نظر بوده است و تا حدودی به تحلیل اشعار نیز پرداخته شده است. اینک پیش از بررسی اشعار مورد نظر، به معرفی اجمالی هر یک از چهار شاعر و دیوان اشعار ایشان می‌پردازیم.

آتشکده

از جمله آثار منظوم میرزا محمدتقی حجه‌الاسلام (۱۳۱۲-۱۲۴۸ هـ.ق.) متخلص به نیر، مثنوی آتشکده است. نیر در این مثنوی به شرح وقایع کربلا می‌پردازد و تا حدودی آن را منطبق بر مستندات تاریخی و روایی بیان می‌کند. علی‌رغم اینکه قالب شعر مثنوی است، خواننده در پاره‌ای از موارد، جریان شعری را چنان لطیف و ظریف می‌یابد که گویی با یک اثر تغزلی روبرو شده است. تعداد ابیات مثنوی آتشکده ۲۱۰۲ بیت است. نیر خود درباره نام و تاریخ سرایش آن چنین می‌گوید:

بس که سوز آمد در این نظم رده
شکر کاین منظومه مشکین ختام
آمد از هاتف به نام، آتشکده
در هزار و سیصد و نه شد تمام

(نیر، ۱۳۸۶: ۱۸۹)

او مثنوی خود را بر اساس روایات خلقت که اشاره به نور مقدس حضرت خاتم (ص) به عنوان اولین مخلوق جهان آفرینش دارد (رک. مجلسی، ۱۴۰۳: ۹۷/۱) این گونه آغاز می‌کند:

آفرینش را چو فتح الباب شد
رُست ازو نور امامان و فی
نور احمد مهر عالم تاب شد
شد بروج سیر آن نور صفی

(نیر، ۱۳۸۶: ۳)

در ادامه با اشاره به تکلیف در عهد الست: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ» (اعراف: ۱۷۲) یادآور پیمان انسان با پروردگارش می‌شود:

چون پدیدآرنده بالا و پست
بر بلی و لا زبان ها باز شد
آزمایش خواست از قول الست
نوری و ناری ز هم ممتاز شد

(نیر، ۱۳۸۶: ۵)

و اشاره می‌کند که حضرت سیدالشهدا (ع) چگونه شروط این پیمان را لیبیک گفته است.

گفت حق کای شمع بزم روشنم
هرچه در پاداش این عهد درست
شاد زی که خونبهای تو منم
خواهی از ما خواه، یکسر زان توست
گفت: شه صادق نیم ای ذوالمنن
در وفا گر از تو خواهم جز تو، من
پس سپرد آن عهد زان بزم بلی
عاشقانه راند سوی کربلا

(نیر، ۱۳۸۶: ۹)

آنگاه وارد جزئیات حوادث کربلا تا ورود اهل بیت (ع) به مدینه می‌گردد.

به کارگیری آرایه‌های ادبی و صنایع بدیع شعری، آگاهی و تسلط بر دامنه لغات و اصطلاحات، آشنایی عمیق با آیات قرآن و روایات در کنار ذوق ادبی و با همراهی اندیشه و اعتقاد، اثری

گرانقدر را فراهم آورده است. نیر به خوبی توانسته طبع لطیف، استعداد سرشار و ارادت خالصانه خویش را در محضر خاندان عصمت و طهارت (ع) در قالب این مثنوی به منصفه ظهور درآورد.

گنجینه‌الاسرار

نورالله بن عبدالله معروف به عمان سامانی (۱۳۲۲-۱۲۵۸ه.ق.) مثنوی گنجینه‌الاسرار را تحت تاثیر زبده‌الاسرار صفی‌علی‌شاه سروده است (امیری خراسانی و هدایتی، ۱۳۹۲: ۱). آشنایی عمان با مراحل و منازل سیر و سلوک، تسلط بر مباحث نظری عرفان و احاطه وی بر علم معانی و بیان، به همراه ذوق سرشار شعری و استفاده از آرایه‌های زیبا و بدیع، دل‌انگیزی شعرش را افزون نموده است. او خود دیوانش را چنین معرفی می‌کند:

چون که از اسرار سنگین بار شد نام او گنجینه‌الاسرار شد

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۸۶)

عمان سامانی مثنوی خود را با ابیاتی آغاز می‌کند که به خوبی روشن می‌سازد سخن او از جنسی دیگر است:

کیست این پنهان مرا در جان و تن کز زبان من همی گوید سخن؟
این که گوید از لب من راز کیست بنگرید این صاحب آواز کیست
در من این سان خودنمایی می‌کند ادعای آشنایی می‌کند

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۷)

او در تحلیلی عارفانه، نقطه آغاز و ریشه جریان عاشورا را در عشق ازلی عاشقان حق می‌داند. آنانی که همواره پژواک ندای "الست برکم" را به گوش جان نیشیدند و نغمه "قالو بلی" را هزار وار، هزار هزار به آواز خواندند. شاعر سامانی، سالار این عاشقان را چنین معرفی می‌کند:

زینت افزای بساط نشأتین سرور و سرخیل مخموران حسین
گفت: آن کس را که می‌جویی منم باده خواری را که می‌جویی منم
شرط‌هایش را یکایک گوش کرد ساغر می را تمامی نوش کرد
باز گفت از این شراب خوشگوار دیگریت گر هست یک ساغر بیار

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۱۴)

دیوان مفتقر

محمدحسین غروی اصفهانی (۱۳۶۱-۱۲۹۶ هـ.ق.) در دیوان اشعارش به مفتقر تخلص می کرد. این اشعار از تراوشات فکری فقیهی فیلسوف و اندیشمندی است که جامع علوم منقول و معقول و مودب به آداب و اخلاق نیکو بود. شعر علامه غروی از یک سو در اوج حکمت و قوت معنا و اتقان و استواری است و از سوی دیگر آکنده از ذوق و زیبایی و ظرافت و لطف و الهام و اشراق است. دیوان مفتقر دربردارنده ۳۷۹۰ بیت شامل مدایح و مرثیاتی است.

مدرس فقه و اصول، در غزل‌های بسیاری، از امید و حرمان، دلبری و دل‌آوری، از مرهم و فراق، از قهر، از بزم، از باده، از جام و می و... می گوید. عشق، شاید بیشترین کاربرد را در غزل‌های غروی دارد. فیلسوف نکته‌دان، فصل انسان را عشق می‌داند و در برابر ستیزندگان و نکوهندگان عشاق، استوار و بی‌محابا می‌ایستد و البته به ریاکاران و صوفیان ظاهری و بی‌بنیان هم تعریض می‌کند. اشعاری که درباره حوادث کربلا سروده جمعا ۱۰۷۵ بیت است. ابیات نخستین آن چنین است از:

موکب شاه فلک‌فر در زمین نینوا	چون فرود آمد تجلی‌الله فی وادی طوی
تا که خرگاه امامت شد در آن‌جا استوار	آسمان زد کوس الرحمن علی العرش استوی
گرچه شد ملک عراق از مقدمش رشک حجاز	لیک ز آهنگ حسینی شد پر از شور و نوا
	(غروی، ۱۳۸۰: ۲۰۴)

او عمق این مصیبت عظیم را این‌گونه به تصویر می‌کشد:

ترسم که بر صحیفه امکان قلم زنند	گر ماجرای کرب و بلا را رقم زنند
گوش فلک شود کر و هوش ملک ز سر	گر نغمه‌ای ز حال امام امم زنند
ز آن نقطه وجود، حدیثی اگر کنند	خطّ عدم به ربط حدوث و قدم زنند
	(غروی، ۱۳۸۰: ۲۰۸)

و با نگرشی دیگر نیز به حوادث کربلا می‌نگرد. به عنوان نمونه، عطش شاه تشنه‌لب را این چنین

می‌سراید:

لب‌تشنه آب فرات و روان‌بخش کاینات	خضر زلال‌چشمه حیوان کربلا
-----------------------------------	---------------------------

سرمست جام ذوق و جگرسوز نار عشق غواص بحر وحدت و عطشان کربلا
(غروی، ۱۳۸۰، ۲۰۷)

فیلسوف عظیم با نگرش بسیار عمیق‌اش به جهان هستی، درباره جایگاه واقعه عاشورا در عالم وجود چنین اذعان می‌دارد:

سر حلقه عقول چو بر نی مقام کرد قوس صعود عشق، ظهوری تمام کرد
(غروی، ۲۱۰: ۱۳۸۰)

نیز در دیوان مفتقر، ابیاتی خطاب به محضر حضرت ولی عصر (عج) است. غروی اصفهانی این ابیات را این‌گونه ختم می‌کند:

ای امام منتظر! ای شهسوار نشاتین! یا لثارات الحسین!
سیدی! قم، فمّتی تشفی صدور المسلمین یا ولی المومنین!
(غروی، ۱۳۸۰: ۲۵۵)

در ادامه، دیوان مفتقر به جزئیات حوادث کربلا می‌پردازد که شرح هر کدام مجال دیگری می‌طلبد. اشعار عاشورایی وی با عنوان بازگشت اهل حرم به مدینه طیبه پایان می‌پذیرد.

نغمه حسینی

محیی‌الدین مهدی بن حاج ملا ابوالحسن قمشه‌ای (۱۳۹۳-۱۳۱۸ ه.ق.) متخلص به الهی، مثنوی نغمه حسینی را پس از ستایش خداوند با ذکر ولادت سید عشاق (ع) آغاز می‌کند:

سوم شعبان به سوم یا چهار از سینه هجرت آن شهریار
سید عشاق و سپهدار دین خیمه زد از عرش برین بر زمین
قصه عشاق و شهیدان عشق کرد بیان کلک سخندان عشق

(الهی قمشه‌ای، ۱۳۲۴: ۳)

در ادامه پس از اشاره به برپایی خیم مصیبت و تعزیت سیدالشهداء (ع) از هزاران سال پیش از ولادتش به بیان جزئیات کربلا پرداخته و در آغاز هر حادثه به توضیح اجمالی آن طبق مستندات روایی و تاریخی چند سطری می‌نگارد. رنگ عشق و عرفان و زیبایی در سروده‌های الهی غالب

است. وی در ابتدای نغمه حسینی معانی نمادین برخی از اصطلاحات به کار برده نظیر می، ساقی، مطرب، رخ، لب لعل، کرشمه،... را بیان می‌کند. به عنوان مثال، ناز ابرو را نماد تجلی صفاتی و اسمایی معرفی می‌کند. وی در پایان سراینده نغمه خود را عشق معرفی می‌کند:

عشق سراینده این دفتر است بر کفش این خامه پرگوهر است

(الهی قمشه‌ای، ۲۰۸:۱۳۲۴)

حکیم الهی، عاشورا را دربرگیرنده تمامی مراحل سیر و سلوک آدمی می‌داند:

طی مقالات عراق و دمشق شرح شد آیات و مقامات عشق

(الهی قمشه‌ای، ۲۰۹:۱۳۲۴)

مترجم قرآن که به خوبی جایگاه امام را می‌شناسد، نوع عطش را از قول امام حسین(ع) این‌گونه توصیف می‌کند:

تشنه لبم تشنه دریای تو لایم و آئینه الای تو

تشنه به معراج شهود آمدم بر لب دریای وجود آمدم

تشنه لبم گرچه به وصل تو یار بحر وجودم که ندارد کنار

(الهی قمشه‌ای، ۱۵۱:۱۳۲۴)

عارف آشنا با فلسفه، فتح قله توحید را تنها با عروه‌الوثقای ولایت ممکن می‌داند و امام را آئینه تمام‌نمای حق می‌داند. او از بیان سیدالشهداء(ع) در قتلگاه رابطه ولایت و توحید را چنین می‌سراید:

نقش همه جلوه نقاش شد سر هو الله ز من فاش شد

آینه بشکست و رخ یار ماند ای عجب این دل شد و دلدار ماند

منزل معشوق شد این دار من نیست در این دار به جز یار من

(الهی قمشه‌ای، ۱۵۱:۱۳۲۴)

و در پایان با استغاثه و توسل به مقام عظمای ولایت، ابیات خود را به سرانجام می‌رساند:

شاه تویی در همه ملک وجود حکم تو را بر سر غیب و شهود

حق حسین ای شه کل‌الکمال خاتم‌ه‌ام بخش بهشت وصال

(الهی قمشه‌ای، ۲۱۰:۱۳۲۴)

ساقی حرم از منظر چهار منظومه

طبق روایات روز دهم محرم سال ۶۱ هـ.ق. حضرت عباس (ع) برای چندمین بار نزد حضرت سیدالشهداء (ع) آمد و تقاضای رفتن به میدان کرد. امام (ع) در پاسخ فرمودند: «یا أُخِی اَنْتَ صَاحِبُ لَوَائِی وَ اِذَا مَضِیْتَ تَفَرَّقَ عَسْکَرِی» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱/۴۵): «ای برادر تو علمدار منی و شهادت تو سبب پراکندگی لشکر من می‌شود». گفتگویی میان ایشان صورت می‌گیرد و در نهایت امام (ع) می‌فرماید: «فَاطْلُبْ لِهَوَّلَاءِ الْاَطْفَالِ قَلِیْلًا مِّنَ الْمَاءِ» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱/۴۵): برای کودکان کمی آب بیاور.

به گزارش تاریخ (پیشوایی، ۱۳۹۰: ۸۳۸) از روز هفتم محرم، آب به روی خاندان طهارت بسته شد و مأموریت آوردن آب به حضرت ابوالفضل (ع) سپرده شد. به همین مناسبت یکی از القاب او "سقا" بود.

نیر این گفتگو را این گونه به نظم می‌کشد:

گفت شه چون نیست زین کارت گزیر	این ز پا افتادگان را دستگیر
جنگ و کین بگذار و آبی کن طلب	بهر این افسردگان خشک‌لب
تشنه‌کامان را بکن آبی سبیل	الله ای ساقی کوثر را سلیل
عزم جانبازیت لختی دیر کن	در بیابان تشنگان را سیر کن

(نیر، ۳۲: ۱۳۸۶)

امام حسین (ع) در میان آن کارزار فرمان سقایت برای حضرت عباس (ع) صادر می‌کنند. او که خود نیز تشنه است، هم اکنون باید ساقی باشد. قمر بنی هاشم (ع) در رجزخوانی خود، آن هنگام که برای آوردن آب عازم شده بود به منصب سقایی خود اشاره کرده است (پیشوایی، ۱۳۹۰: ۸۳۸).

لا اربھ الموت اذا الموت زقا	حتی اواری فی المصالیت لقا
نفسی لنفس المصطفی الطهر وقا	انی انا العباس اغدو بالسقا

و لا اخاف الشر یوم الملتقی

«آن‌گاه که پرنده مرگ صدا کند، هراسی از مرگ ندارم تا آن‌که در دریایی از مردان چابک و شتابنده فرو روم و ناپدید شوم.» «جان من فدای (حسین) برگزیده پاک باد. من عباس هستم و هر

بامداد، کارم سقایی است.» «آن روز که با شرّ روبرو گردم، از آن نمی‌هراسم.»
 "ساقی" بر معانی متعدد اطلاق می‌شود از جمله فیض راهنمایان. (سعیدی، ۱۳۸۴: ۳۴۱) با عنایت به این تعبیر، نیر در مصرع "الله ای ساقی کوثر را سلیل" نکته لطیفی را بیان می‌کند. این ساقی، فرزند ساقی کوثر است و ساقی کوثر، لقب امیرالمومنین (ع) است زیرا مولا علی (ع) سرچشمه فیض حق است؛ از طرف دیگر یکی از معانی نمادین آب، فیض الهی است (معین، ۱۳۷۸: ۳). در واقع شاعر با اشارتی ظریف ذهن خواننده را به این مهم رهنمون می‌کند که این سقاییت، تنها آب رساندن به صورت ظاهری نیست. شاید بتوان گفت شاعر، بر فرزندی حضرت تأکید می‌کند گویی این فرزند شایسته، فضائل پدر را بخوبی ارث برده و به دلیل ولایت علوی، او نیز در ردیف پیش‌کسوتان راه معرفت و حقیقت است و می‌تواند واسطه فیض الهی باشد.

الهی قمشه‌ای نیز این سقاییت را سقاییت آب حیات می‌داند:

دیده پرآب و دلش آتش‌فشان وز شرر طور بجانش نشان
 تشنه‌لب آن ساقی آب حیات راند فرس جانب شط فرات

(الهی قمشه‌ای، ۱۳۲۴: ۱۳۹)

"آب حیات" در اصطلاح و اسطوره‌های عرفانی به زندگانی جاوید تعبیر می‌شود (سجادی، ۱۳۸۱: ۲) همچنین، "

گفته‌اند: «هر که معنی حقیقت یافت، به آن چشمه رسید (سهروردی، ۱۳۷۵: ۱۶). در واقع یکی از معانی دستیابی به آب حیات را دریافت حقیقت در نظر گرفته‌اند.

و از آنجا که در ابیات بالا عبارت "تشنه لب" مقارن با "آب حیات" آمده است، بدین سان تشنگی و عطش معنای ویژه‌ای می‌یابد که در معنای نمادین آن گفته‌اند: عطش، کنایه از غلبه و لع برای رسیدن به آرزو و لقای محبوب است (سجادی، ۱۳۸۱، ۵۸۴) و یکی از مقامات معنوی به شمار می‌رود. نیز گفته شده: عطش سالک بیشتر از عطش مرید است و عطش محب، بیشتر از عطش سالک. (عبدالرزاق کاشانی، ۱۳۸۵: ۹۷۱)

در توضیح هر یک آمده: عطش مرید، برای شواهدی است از مطلوب که عطش او را فرو نشانند و برای اشاراتی است که التهاب را تسکین دهد و برای عنایتی است که او را در کنار حق جای دهد. عطش سالک برای مدتی است که سرآید. برای روزی است که موعد دیدار سررسد و برای

مقامی است که در آن به آرامش رسد. سالک از مرید جلوتر است، نظر سالک از مرید بهتر است سالک در فکر جاه و مقام نیست، نمی‌خواهد به شواهد و آثار برسد. او در انتظارست که سیرش سرآید. درجه سوم عطش محب است. این عطش برای جلوهای است که حجاب‌های تفرقه را کنار زند. ابرهای علت را از افق دل دور سازد جلوهای که از آن جلوه روشن‌تر نباشد (بینا، ۱۳۷۴: ۳/ ۸۵-۸۷).

بنابراین عطش رهروی حقیقت در مسیر سلوک همچنان افزایش می‌یابد زیرا این ره را حدی نیست. در واقع رهرویی که در مرحله پیشین، به لطف الهی سیراب گشته و حجابی از حجب را کنار زده است، نسبت به مقام بالاتر همچنان تشنه و طالب است و باید حجب دیگر را بردارد. هر که طالب‌تر، تشنه‌تر.

عمان نیز از عطش شدید حضرت عباس (ع) می‌گوید و او را به گونه‌ای توصیف می‌کند که عطش او از تمام هم‌رهان بیشتر بوده است و گویی هر تشنه‌ای وامدار تشنگی حضرت عباس (ع) است:

تشنه آبش، حریفان سربسر
خود ز مجموع حریفان، تشنه‌تر
چرخ ز استسقای آبش در طپش
برده او بر چرخ بانگ العطش

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۳۹)

در اشعار عرفانی گاهی از شراب به آب نیز تعبیر می‌شود؛ در این صورت، واژه آب شامل تمام معنی نمادین شراب است (پارساپور، ۱۳۹۰: ۱۲). با نظر به معانی نمادین سقایت، عطش، آب و با توجه به کاربرد واژه ساقی در لغت به معنی "دهنده شراب" (معین، ۱۳۷۱: ۲/ ۱۸۰۲) ذیل مدخل ساقی) می‌توان این عطش را به شیفتگی و مخموری پیوند زد و نتیجه گرفت تشنگی همان عاشقی و ساقی همان معشوق است:

تا سقامم ربهم آید خطاب
تشنه باش الله اعلم بالصواب

(مولوی، ۱۳۷۹: ۱/ ۴۵۸)

با توجه به این همگونی معنای عطش و عاشقی، شاعر سامانی رونق بازار عشاق را مدیون عاشقی حضرت عباس (ع) بیان می‌کند:

عاشقان را بود آب کار ازو
رهروان را رونق بازار ازو

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۴۲)

"آبِ کار" به معنای آبرو و اعتبار به کار می‌رود (معین، ۱۳۷۸: ۲۱/۱). عمان به زیبایی، اعتبارِ عاشقی را به حضرت نسبت می‌دهد.

این سقاییت نیز از ویژگی خاصی برخوردار است، در مستندات روایی و تاریخی این سقاییت دارای مصائبی است که به طور اختصار بدان پرداخته می‌شود: قمر بنی هاشم (ع) خود را به فرات رساند. سپاه عمر بن سعد بر ایشان حمله کردند. حضرت دلاورانه آن‌ها را متفرق ساخت (ابن شهر آشوب، ۱۴۲۱: ۱۱۷/۴). روبهان بسیاری که در کمین شیر به انتظار نشسته بودند بر وی تاختند و ضربتی بر دست راست وارد کردند. حضرت شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله کرده این رجز را می‌خواند (پیشوایی، ۱۳۹۰: ۸۴۱):

وَاللّٰهُ اِنْ قَطَعْتُمْ مِیْنِیْ
اَنْیٰ اِحَامِیْ اِبْدَا عَنِ دِیْنِیْ
وَعَنِ اِمَامِ صَادِقِ الْیَقِیْنِ
نَجَلَ النَّبِیِّ الطَّاهِرِ الْاَمِیْنِ

«به خدا سوگند اگر دست مرا قطع کردید من پیوسته از دین خود و از امام راستگوی دارای یقین که نوه پیامبر (ص) پاک و امین است دفاع می‌کنم».

در این هنگام افرادی که در پشت نخل‌ها کمین کرده بودند، دست دیگر حضرت را قطع کردند. در اینجا او مشک را به دندان گرفت. سپس تیراندازان محاصره‌اش کردند و از هر سوی تیر بر وی افکندند در این میان تیری به مشک آب اصابت کرد و تیری دیگر بر سینه حضرت فرود آمد و او را از پای درآورد در این هنگام شخصی، ناجوانمردی را به پایان رساند (مقرم، ۱۳۸۲: ۴۳۲). به تعبیر ابن شهر آشوب: «قتله الملعون بعمود من الحدید». (۱۴۲۱: ۱۱۷/۴) و به قول نیر:

مَنْ نِیَارْمِ شَرَحَ اَنْ رَا بَا زَکَفْت
اَز عَمُوْدِ اَهْنِیْنِ بَا یَدِ شَنْفَتِ

(نیر، ۱۳۸۶: ۳۶)

حضرت عباس (ع) فریاد بلند ساخت: «علیک منی السلام یا ابا عبدالله». امام حسین (ع) با سرعت خود را به بالین او رساند و در آن حال فرمود: «الان انکسر ظهری و قلت حیلتی» «اکنون کمرم شکست و رشته تدبیرم گسسته شد» (خوارزمی، ۱۳۶۷: ۳۰/۲).

اکنون این قضایای روایی و تاریخی را از منظر چهار منظومه عرفانی دنبال می‌کنیم:

ناگهان کافر نهادی از کمین
کرد با تیغش جدا، دست از یمین

گفت: هان ای دست، رفتی شاد رو
ساقی ار یارست و می این می که هست
لیک از یک دست، برناید صدا
لابالی نیست دست افشانی‌ام
دست دادم تا شوم همدست او
از ازل من طایر آن گلشنم
چند باید بود بند پای من
تا که در قاف تجرد پر زخم

خوش برستی از گرو، آزاد رو
دست چبود باید از سر شست دست
باش کآید دست دیگر از قفا
جعفر طیار را من ثانی‌ام
پر برافشانیم در بستان هو
دست گو بردار دست از دامنم
تیر باید شهپر عنقای من
عالمی را پشت پا بر سر زخم

(تیر، ۱۳۸۶:۳۴)

تیر در مصرع "لا ابالی نیست دست افشانی‌ام" با کنایه اشاره به سرور و شعفی می‌کند که به معنای شوق به رهایی و ترک گفتن تعلقات و ماسوی‌الله است. در اصطلاحات عرفانی نیز "دست‌افشاندن" به معنای تجرید است (سجادی، ۱۳۸۱: ۳۸۶). عرفا در معنای تجرید و نتایج آن سخن بسیار گفته‌اند و شناخت حق و وصول به توحید حقیقی را مشروط به آن دانسته‌اند.

می در خم اسرار بدان می جوشد
تا هر که مجرد است از آن می نوشد

(مولوی، ۱۳۷۹: ۲ / ۹۰۵)

عبدالرزاق کاشانی تجرید را دارای سه درجه دانسته می‌گوید: درجه اول عبارت است از مجرد نمودن کشف از هرگونه یقین اکتسابی. درجه دوم تجرید مقام جمع از علم رسوم. زیرا مقام جمع که مخصوص مجذوبین است جز با محو آثار و نشانه‌ها از جمله علم تحقق نمی‌یابد. درجه سوم رها شدن از مشاهده مقام تجرید. در این مقام اسم و رسم و نشانه‌ای از سالک باقی نمی‌ماند (سجادی، ۱۳۸۱: ۲۲۲).

عمان نیز این قابلیت عظیم حضرت عباس (ع) را در طی مراتب توحیدی ستوده، اعتراف می‌کند که هر مجاهدی را به آن دسترسی نیست. او در ابیاتی از دیوانش، مأموریت حضرت عباس (ع) را سقایت از شط توحید دانسته است و چنین اشاره می‌کند:

آن به میدان محبت یکه تاز	لاجرم آن قدوه اهل نیاز
وآن مشویش حال بی‌دینان ازو	آن قوی پشت خدا بینان ازو
از مریدان جمله کامل تر به جهد	موسی توحید را هارون عهد
رهنمای جمله بر شاه جلیل	طالبان راه حق را بُد دلیل
پاک‌خاطر آی و پاک‌اندیش رو	بُد به عشاق حسینی پیشرو
تشنگان را می‌رساندی با شتاب	می‌گرفتی از شط توحید آب

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۴۱)

در دیوان مفتقر این قابلیت عظیم چنین بیان شده است:

نسخه صدق و صفا، دفتر جود و کرم	ای به محیط وفا نقطه ثابت قدم
جز به تو زبیده نیست قبه قاف قدم	همت والای تو برده ز عنقا سبق

(غروی، ۱۳۸۰: ۲۲۳)

صفا و صدق و همت را از مقامات معنوی شمرده شده‌اند. که به طور اختصار به تعاریف آن‌ها اشاره می‌کنیم: در مرحله صدق، سالک به رمز خلقت و سرّ عبودیت که ظهور جمال و کمال حق متعال است برسد. و محاسن صنع و بدایع عجیب آفرینش را بنگرد، حق را در تمام مظاهر خلقت بعیان مشاهده کند. به علت افاضه حیات پی ببرد (بینا، ۱۳۷۴: ۶۲/۲). صفا اتصال اعمال را به حق، منتسب می‌دارد، مفاهیم اخبار را به عیان به سالک نشان می‌دهد. (بینا، ۱۳۷۴: ۱۳۰/۳) و همت بر سه درجه است و در درجه سوم، سالک را از توجه به درجات و جزای اعمال منصرف نموده او را از حدود حال و مقام خارج می‌سازد و از جانب صفات به نحو ذات توجه می‌دهد. (بینا، ۱۳۷۴: ۵۶/۴) از طرفی "عنقا" نیز در ادب عرفانی بسیار به کار رفته است و آن، مرغی است بسیار بزرگ که در کوه قاف آشیان داشته و نماد نایابی است از آن جهت که بسیار اوج می‌گیرد. "قبه" در معنای مجازی آن به آسمان اطلاق می‌شود. "قاف" کنایه از بلندی است و "قدم" ضد حدوث است که در اصطلاح عرفا عبارت از سابقه‌ای است که ازلاً حق بر بنده به آن حکم کرده است و کامل می‌شود بنده بدان (دهخدا، ۱۳۷۳: ذیل قدم).

بدین ترتیب شاعر، به زیبایی، همت والای حضرت را در اوج گرفتن مدارج معنوی بیان می‌کند.

غروی اصفهانی در جای دیگر می‌گوید:

لاله روی وی از گلشن توحید دمید سنبل روی وی از روضه تجرید برست

(غروی، ۱۳۸۰: ۲۶۸)

در مناجات شعبانیه نیز به ترک کامل علائق با عنوان "کمال انقطاع" اشاره شده است: *إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أُنِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ فَتَصِلَ إِلَى مَعْدِنِ الْعِظْمَةِ وَ تَصِيرَ أَرْوَاحُنَا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِكَ*. (ابن طاووس، ۶۸۷/۱۴۰۹: ۲). در این مناجات جلیل‌المضامین انقطاع و کنار رفتن یک یک حجاب‌های نوری حاکی از مراتب توحید است.

آیت‌الله غروی نیز حضرت عباس (ع) را ساقی باده توحید و شاهد بزم ازل می‌خواند. این عالم بزرگوار با دقت نظر و وسعت دیدی که از رهگذر تعلیم و تربیت فلسفی یافته است، از حساسیت و معانی واژگانی که در توصیف مقام معنوی حضرت عباس (ع) به کار می‌برد به خوبی آگاه است.

ساقی باده توحید و معارف عباس شاهد بزم ازل شمع شبستان الست

(غروی، ۱۳۸۰: ۱۷۷)

او در بیتی دیگر می‌گوید:

همت والای تو بیرون ز وهم خلوت ادنای تو در صدر زین

(غروی، ۱۳۸۰: ۲۷۳)

عمان سامانی در ازدیاد وجد و اشتداد شوق بر مشرب اهل عرفان و ذوق و اشارت به مراتب عالیه، قمر بنی هاشم (ع) را زبده و برگزیده ناس معرفی کرده، به همت والای ایشان در طی مدارج عالی توحید چنین اذعان می‌کند:

نیست صاحب همتی در نشاتین هم قدم عباس را بعد از حسین

در هواداری آن شاه الست جمله را یک دست بود او را دو دست

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۴۰)

معصوم (ع) در وصف مقام والای قمر بنی هاشم (ع) به اُبلی بلاءً حَسَنًا اشاره کرده می‌فرماید: «كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ صُلْبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أُبْلَى بِلَاءً حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا» (ابن نما حلی، ۱۳۸۰: ۲۵۴): «عموی ما، عباس، دارای بینشی ژرف و ایمانی راسخ

بود؛ همراه با امام حسین(ع) جهاد کرد و نیک آزمایش داد و به شهادت رسید.»
در هواداری آن شاه الست هر بلایی را به جان باید خرید، اصلاً کربلا یعنی کرب و
بلاء(ابومخنف، ۱۴۱۷: ۱۷۹).

آری احباب را به بند بلا مبتلا کنند که بلا لباس اولیا و غذای انبیاست(سجادی، ۱۳۸۱: ۱۹۹) و
این سنت حق تعالی است که: «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ
وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ» (بقره: ۱۵۵).

آری هر که وصل خواهد ناچار باید بار محنت کشیدن و شربت اندوه خوردن و این از لطف
اوست(مبیدی، ۱۳۴۶: ۶۳). مولوی نیز این جوینگان حقیقت حسینی را بلاجویان معرفی می‌کند:

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی
(مولوی، ۱۳۷۲: ۱۰۰۴)

عمان سامانی نیز به طالب این باده، هشدار می‌دهد:

درد و رنج و غصه را آماده شو بعد از آن آماده این باده شو
این نه جام عشرت، این جام ولاست دُرد او دَر دست و صاف او بلاست

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۱۱)

عمان در ادامه به بلایا و آزمون‌های سخت انبیا و اولیا نیز اشاره می‌کند. از هبوط آدم گرفته تا
طوفان نوح، بلاهای ایوب، آتش سوزان خلیل، گرفتاری یونس در شکم ماهی، به چاه افتادن
یوسف، هجران یعقوب، سرگردانی موسی، بر دار شدن عیسی، بلاهای عظیم حضرت خاتم (ص)،
خانه نشینی مولا علی (ع) و مسمومیت حسن مجتبی (ع) و در نهایت مصائب عاشورا:

سرکشید از چار جانب فوج فوج لشگر غم همچنان کز بحر موج

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۲۸)

شاعر سامانی می‌گوید: «چون معشوق ازلی جمال لم یزلی مر عشاق را نمود و باده عشق طالبان
مشتاق را پیمود، از در امتحان درآمد، شیوه‌های معشوقی بکار آورد و چیزی از لوازم عاشق‌کشی
فرونگذاشت تا شرایط معشوقی با تکالیف عاشق، موافق آید» (عمان، ۱۳۷۷: ۱۷).

نیر نیز با نگرشی عاشقانه، تیرهای بلا را پیک پیام دوست دانسته می‌گوید بلاکشیدن در ره جانان

سهل است:

ترک جان و ترک مال و ترک اهل
 من خود از خود نیستم زان توام

چون تویی جانان بسی سهل است سهل
 هرچه گویی بنده فرمان توام

(نیر، ۱۳۸۶: ۸)

در میان اشعار چهار شاعر، عمان به خالی شدن مشک از آب نیز عارفانه نگریسته است و آن را رهایی از آخرین تعلقات می‌داند که بنده در این مقام که فناء کلی در حق است، موجود به وجود حقانی و باقی به بقاء او و زنده به حیات اوست و اینجا عبودیت به نهایت می‌رسد:

پس فرو بارید بر وی تیر تیز
 مشک شد بر حالت او اشک ریز

اشک چندان ریخت بر وی چشم مشک
 تا که چشم مشک، خالی شد ز اشک

تا قیامت تشنه کامان ثواب
 می‌خورند از رشحه آن مشک، آب

بر زمین، آب تعلق پاک ریخت
 وز تعین بر سر آن، خاک ریخت

هستی اش را دست از مستی فشاند
 جز حسین اندر میان، چیزی نماند

(عمان سامانی، ۱۳۷۷: ۴۲)

جز حسین اندر میان چیزی نماند... قمر بنی هاشم (ع) عاشقانه فدایی امام زمانش شد. در زیارت ناحیه مقدسه نیز به فرمایش حضرت ولیعصر (عج) از ایشان با عنوان "فادی" یاد شده است: «السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْمُؤَاسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، أَلَا حِذُّ لِعَدِهِ مِنْ أُمَّسِهِ، الْفَادَى لَهُ الْوَاقِي السَّاعَى إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةَ يَدَاهُ - لَعْنُ اللَّهِ قَاتِلِيَهُ يَزِيدَ بْنِ الرَّقَادِ الْجُهَنِيِّ، وَحَكِيمِ بْنِ الطُّفَيْلِ الطَّائِي. » («سلام بر ابوالفضل العباس فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام؛ آن‌که در راه برادر از جان خود گذشت همو که از دیروز برای فردای خود برداشت و پیش فرستاد. خود را فدا و سپر قرار داد و تلاش بسیار در رساندن آب نمود و دستانش جدا گردید...») (مجلسی، ۱۴۰۳: ۶۶/۴۵)

حضرت عباس (ع) فدایی مولایش شد همچون عاشقی که سراسر وجودش را معشوق پر کرده. مأمومی که هستی خود را در هستی امامش نیست ساخت.

نیز از معصوم (ع) نقل شده وجه‌الله ماییم: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ نَتَقَلَّبُ فِي الْأَرْضِ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ» «ما وجه‌الله هستیم که روی زمین بین شما رفت و آمد می‌کنیم» (کلینی، ۱۴۰۷: ۱/۱۴۳). وجه‌اللهی که خداوند درباره آن می‌فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (قصص/۸۸) «كُلُّ

مَنْ عَلَيْهَا فَاِنَّ «وَيَبْتغى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ» (الرحمن/ ۲۶ و ۲۷). بدین ترتیب عمان سامانی باقی ماندن وجه الله را این گونه بیان می کند: جز حسین اندر میان، چیزی نماند...

نیز نیز آخرین گفتگوی ساقی حرم را با امامش چنین به تصویر می کشد:

گفت کای صد چو منی قربان تو	من که رفتم باد باقی جان تو
این بگفت و مرغ جان پرواز کرد	سوی گلزار جنان پرواز کرد
شد پرافشان جعفر طیاروار	در گذشت و رفت یاری سوی یار

(نیر، ۱۳۸۶: ۳۸)

حکیم الهی قمشه ای نیز پیوستن حضرت عباس (ع) به ابدیت را از زبان امام حسین (ع) در لحظه وداع چنین می سراید:

یافتی از غیب نوید وصال	داد ترا لطف خدا پر و بال
تا به گلستان ابد پر زنی	جام طهور از کف حیدر زنی

(الهی قمشه ای، ۱۳۲۴: ۱۴۱)

غروی اصفهانی در سوگ ساقی حرم چنین می فرماید:

آه از آن سینه سینا مثال	داد ز بیدادی پیکان کین
طور تجلای الاهی شکافت	سرّ انا الله به خون شد دفین
تیر کمان خانه بیداد زد	دیده حق بین تو را از کمین

(غروی، ۲۷۴: ۱۳۸۰)

امام سجاد (ع) در عظمت مقام عمومی بزرگوارشان فرموده اند: «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ يَعْنِي ابْنَ عَلِيٍّ فَلَقَدْ آثَرَ وَ أْبَلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ إِنَ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَمَنْزِلَةٌ يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۶۸/۱): «خدا رحمت کند عباس، فرزند علی را که ایثار کرد و برادر را بر خود مقدم داشت و جان خود را سپر بالای برادرش کرد تا دو دستش قطع شد، پس خداوند عوض آن، دو بال به او داد که با آن ها همراه با ملائکه در بهشت پرواز کند،

چنان‌که به جعفر بن ابی طالب داده شد. و نزد خداوند تبارک و تعالی برای عباس منزلتی است که همه شهدا در روز قیامت به آن غبطه می‌خورند».

قمشه‌ای در نغمه حسینی ابراز علاقه امام به ماموم خود را چنین می‌سراید:

خوش سوی اقلیم روان تاختی قامت از هجر کمان ساختی
چون نتوانم به فراق تو زیست حاصلی از عمر، ز بعد تو نیست

(الهی قمشه‌ای، ۱۳۲۴: ۱۴۱)

حاصلی از عمر، ز بعد تو نیست. سید بن طاووس می‌نویسد: «فَبَكَى الْحُسَيْنُ ع لِقَتْلِهِ بُكَاءً شَدِيداً» (۱۴۰۹: ۱۱۸): «امام حسین (ع) در شهادت برادر بزرگوارش حضرت عباس (ع) بسیار گریه کرد.»

شاعر در ابیات لحظه وداع، ضمن بیان حزن شدید امام (ع) نسبت به از دست دادن یار باوفایش، از نگاهی دیگر آن لحظه را وصال عاشق و معشوق معرفی کرده است و «پیوستن به ابدیت» را ذکر می‌کند. بعد از بیان «سینه سینا مثال» از شکافتن قلب عاشق به «شکافتن طور تجلای الهی» یاد می‌کند.

لاهیجی در شرح گلشن راز می‌گوید: حقیقت سخن آنست که آن کوه که به چشم حضرت موسی (ع) می‌نمود و حضرت حق بر آن تجلی فرمود، هستی موسی بود که متمثل به صورت آن کوه گشته بود فأمّا حضرت موسی کوه می‌دید و از این جهت پاره پاره گشتن کوه سبب بیهوشی و فنای آن حضرت شد، چون مقتضی تجلی ذاتی، نیستی و فنای مظاهر باشد. پس حضرت موسی و دیگران را دیدن ذات حق میسر نباشد و حکم لن ترانی مطلق باشد. فأمّا در تنزل ذات به مراتب اسماء و صفات مشاهده آن حضرت میسر است و بصورت شجره وادی ایمن بر موسی تجلی فرمود و با موسی از پس پرده اسماء و صفات سخن گفت که: «وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِنَا وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ» (اعراف، ۱۴۰) «(لاهیجی، ۱۳۸۷: ۱۵۷).

به نظر می‌رسد مستندات نقلی همچون قرآن کریم (اعراف/۱۴۳) و نهج البلاغه (خطبه ۱۴۷)، منبع مناسبی برای برگزیدن اصطلاح «تجلی» بوده است (رحیمیان، ۱۳۹۱: ۱۳۴). همچنین در قرآن کریم بعد از بیان «تَجَلَّى» در سوره اعراف، واژه «دَكَّأ» بکار رفته است که به معنای ریزش شدن و از هم پاشیدن و شکافته شدن است.

در توضیح «دیده حق‌بین» به عباراتی از کتاب اوصاف الاشراف بسنده می‌کنیم: «و اتحاد نه

آنست که جماعتی قاصر نظران توهم کنند که مراد از اتحاد، یکی شدن بنده با خدای تعالی باشد، تعالی الله عن ذلک علواً کبیراً، بل آن است که همه او را ببینند بی تکلف. آنکه گوید هر چه جز او است از او است پس همه یکی است، بل چنانکه به نور تجلی او تعالی شأنه بینا شود غیر او را نبیند، بیننده و دیده و بینش نباشد و همه یکی شود. (نصیرالدین طوسی، ۱۳۶۹: ۹۵)

بیان الهی قمشه‌ای در هنگام حضور امام بر سر بالین حضرت عباس (ع) نیز شنیدنی است:

شاه کشید آه که ای دست من ای ز ازل مهر تو پابست من

(الهی قمشه‌ای، ۱۳۲۴: ۱۴۱)

"شاه کشید آه که ای دست من" در این مصرع حکیم قمشه‌ای، نکته‌ای ظریف را در مدنظر دارد. شاید بتوان گفت هر کس که بخواهد دست در دست حسین (ع) بگذارد باید به دامان حضرت ابوالفضل (ع) متوسل گردد. قمر بنی هاشم (ع) برای هر دلی که آرزوی حسینی زیستن دارد شفیع خواهد بود چرا که او، باب الحسین است.

بدین گونه درخشان‌ترین کواکب آسمان اسلام در جوار قمر بنی هاشم (ع) چنان عاشقانه به گرد خورشید تابان ولایت گردیدند که در انوار درخشان الهی محو شدند که «ان روح المومن لاشدُّ بروح الله من اتصال شعاع الشمس بها». (کلینی، ۱۴۰۷: ۲ / ۱۶۶)

مولوی در دیوان شمس چه زیبا این پرواز را وصف نموده:

کجایید ای سبک‌رو حان عاشق	پرنده‌تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی	بدانسته فلک را در گشایی
کجایید ای زجان و جا رهیده	کسی مر عقل را گوید کجایی
کجایید ای در زندان شکسته	بـداده وام‌داران را ره‌یایی
کجایید ای در مخزن گشاده	کجایید ای نوای بی‌نوایی

(مولوی، ۱۳۷۲: ۱۰۰۴)

کجایید ای سبک‌رو حان عاشق. حقیقت دین و بندگی همین عشق و شوق به خداوند است. از این رو رسول گرامی اسلام (ص) فرمود: «هل الدینُ الا الحُبُّ؟» سپس تمسک فرمود به آیه ۳۱ سوره آل عمران: «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...» (ابن بابویه، ۱۳۶۲: ۲۱/۱)

نکته پایانی

ذکر این مهم لازم است که نگاه عارفانه به حوادث کربلا به هیچ وجه از بار مصیبت عظمای واقعه عاشورا نمی‌کاهد بلکه بیانگر این نکته است که هرکس به فراخور ظرفیت و معرفت و محبت خود به خاندان عصمت و طهارت (ع) می‌تواند از این دریای بی‌انتهای معرفت سیراب گردد و اتفاقاً شاعرانی این چنین، هنگامی که وجه مصیبتی عاشورا را در نظر داشتند، حق آن را نیز به خوبی ادا کردند و در واقع هنر ایشان جمع این دو وجه (سوگ و سرور) بوده است که در این مقاله به وجه سوگواری پرداخته نشد. بزرگان و عارفان حقیقی تشیع، معرفت خود را مدیون قطرات اشک خالصانه‌ای هستند که در سوگ سالار شهیدان ریخته‌اند و آن را مقوم و جزء لاینفک دیانت می‌دانند.

نتیجه

مضمون منظومه‌های عرفانی آتشکده نیر تبریزی، گنجینه‌الاسرار عمان سامانی، دیوان مفتقر غروی اصفهانی و نغمه حسینی الهی قمشه‌ای نشان‌دهنده معرفت ایشان نسبت به جنبه‌های عرفانی واقعه کربلا به عنوان امری فرا تاریخی و فرا زمانی است. اشعار ایشان، بیانگر عشق و معرفت سراینندگان آن به خاندان عصمت و طهارت (ع) است و حاوی دقایق سیر و سلوک الی الله است. ایشان عطش و سقایت حضرت ابوالفضل (ع) را فقط در معنای ظاهری آن خلاصه نکرده‌اند، در بیان ایشان قمر بنی‌هاشم (ع) تنها علمدار سپاه نیست که وظیفه‌اش سیراب کردن تشنگان باشد. او برای هر رهروی طالب حقیقت، سرمشق است و سقایت او به این معناست که تشنگان آب حیات را از بحر توحید می‌نوشانند و خود این سردار تشنه، به لقای محبوب می‌رسد. در واقع، واقعه عاشورا برای تمامی تشنگان معرفت ناب محمدی در تمامی اعصار سرمشق و سرلوحه خواهد بود.

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- ابن بابویه. (شیخ صدوق) محمد بن علی. (۱۳۶۲). الخصال. محقق: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.

- ۴- ابن شهر آشوب. محمد بن علی. (۱۴۲۱ق). مناقب آل ابی طالب. محقق: یوسف البقاعی. قم: ذوی القربی.
- ۵- ابن طاووس. علی بن موسی. (۱۴۰۹ق). اقبال بالاعمال الحسنه فیما یعمل مره فی السنه. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- ۶- ----- (۱۴۱۴ق). الملهوف علی قتل الطفوف. مترجم احمد فهری زنجانی. تهران: جهان.
- ۷- ابن نما حلی. جعفر بن محمد. (۱۳۸۰). در سوگ امیر آزادی (ترجمه مشیر الاحزان). مترجم علی کرمی. قم: حاذق.
- ۸- الهی قمشه‌ای. مهدی. (۱۳۲۴). نغمه حسینی. تهران: آفتاب
- ۹- ابو مخنف کوفی. لوط بن یحیی. (۱۴۱۷). وقعه الطف. تصحیح محمدهادی یوسفی غروی. قم: جامعه مدرسین.
- ۱۰- بینا. محسن. (۱۳۷۴). مقالات معنوی. تهران: صاحب اثر
- ۱۱- پیشوایی. مهدی. (۱۳۹۰). تاریخ قیام و مقتل جامع سید الشهداء علیه السلام. قم: انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
- ۱۲- حر عاملی. محمد بن حسن. (۱۴۰۹). وسائل الشیعه فی التحصیل مسائل الشریعه. قم: موسسه آل بیت علیهم السلام.
- ۱۳- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۳). لغتنامه دهخدا. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴- رحیمیان. سعید. (۱۳۹۱). مبانی عرفان نظری. تهران: سمت.
- ۱۵- سجادی. جعفر. (۱۳۸۱). فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی. تهران: طهوری.
- ۱۶- سعیدی. گل بابا. (۱۳۸۴). فرهنگ اصطلاحات عرفانی ابن عربی. تهران: شفیع.
- ۱۷- سنایی غزنوی. مجدود بن آدم. (۱۳۴۱). دیوان اشعار. به سعی و اهتمام مدرس رضوی. تهران: ابن سینا.
- ۱۸- سهروردی. شهاب الدین. (۱۳۷۵). قصه‌های شیخ اشراق. ویرایش جعفر مدرس صادقی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۹- عبدالرزاق کاشانی. (۱۳۸۵). شرح منازل السائرین. تصحیح محسن بیدار. قم: انتشارات بیدار.

- ۲۰- عطار نیشابوری، فرید الدین محمد. (۱۳۳۵). *خسرونامه*. به اهتمام احمد سهیلی خوانساری تهران: انتشارات زوار.
- ۲۱- عمان سامانی. نورالله بن عبدالله. (۱۳۷۷). *گنجینه الاسرار*. تصحیح شهرام رجب زاده. تهران: ذکر.
- ۲۲- غروی اصفهانی. محمد حسین. (۱۳۸۰). *دیوان مفتقر*. محقق سعید هندی. تهران: نشر آفاق.
- ۲۳- قمی. عباس. (۱۳۸۹). *نفس المهموم*. مترجم ابوالحسن شعرانی. قم: هجرت.
- ۲۴- کاکایی. قاسم. (۱۳۹۰). *گلبنگ سربلندی (گفتارها و روضه‌های عاشورایی)*. تهران: هرمس.
- ۲۵- کرمی. اکرم. (۱۳۹۰). *عرفان در ادبیات عاشورایی*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۲۶- کسایبی مروزی، (۱۳۷۴)، *شعر و زندگی کسایبی مروزی*. دکتر نصرالله امامی. تهران: نگاه.
- ۲۷- کلینی. محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تصحیح علی اکبر غفاری. تهران: دار الکتاب الاسلامیه.
- ۲۸- لاهیجی. محمد. (۱۳۸۷). *مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز*. تهران: سنایی.
- ۲۹- مجلسی، محمدباقر. (۱۴۰۳ق). *بحار الأنوار*. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ۳۰- معین، محمد. (۱۳۷۸). *فرهنگ فارسی*. تهران: موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۳۱- مقرر. عبدالرزاق. (۱۳۷۱). *سردار کربلا*. ترجمه ناصر پاک پرور. تهران: الغدیر.
- ۳۲- مولوی، جلال الدین محمد. (۱۳۷۹). *مثنوی معنوی*. قزوین: سایه گستر.
- ۳۳- میبیدی. احمد. (۱۳۶۴). *تفسیر ادبی و عرفانی قرآن مجید*. تهران: اقبال.
- ۳۴- نصیرالدین طوسی. (۱۳۶۹). *اوصاف الاشراف*. تصحیح و تنظیم و تحقیق مهدی شمس الدین. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات.
- ۳۵- نیر ممقانی. محمد تقی، (۱۳۸۶)، *دیوان نیر*، تهران: شمس الشمس (ع).

مقالات

- ۳۶- پارساپور، زهرا. (۱۳۹۰). نمادهای عرفانی «آب» و «عطش» در واقعه عاشورا بنا بر گزارش دو منظومه عرفانی. *دو فصلنامه علمی پژوهشی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهرا (س)*. شماره ۴، ص.ص.

- ۳۷- امیری خراسانی، احمد. هدایتی، فاطمه. (۱۳۹۲). فضل تقدم با کیست؟ صفی علی شاه اصفهانی یا عمان سامانی؟. پژوهش‌های زبان و ادب فارسی، شماره ۱۸، ص.ص. ۱-۲.
- ۳۸- کرمی، اکرم. (۱۳۸۹). قبله اهل وفا، شمشیر حق: بررسی روایتی عرفانی از حادثه کربلا در مثنوی زبده‌الاسرار. کتاب ماه ادبیات، شماره ۱۵۹، ص.ص. ۲-۳.
- ۳۹- نجمی، سید شمس‌الدین. (۱۳۹۰). شاعران ولایی برگزیده در ایران. نشریه ادبیات پایداری. دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره ۳ و ۴، ص.ص. ۲-۳.

